

توضیح

نوشته زیر در اصل، چند سال پیش، به خواهش یک نشریه جمهوریخواه تهیه شده بود که، در فاصله لازم برای تحریر آن و اتمام نوشته، مصادف با تعطیل دائمی نشریه مزبور شد و در نتیجه بهمان صورت نیز باقی ماند.

سالها گذشت و برخی مسائل میرفت تا به فراموشی سفارشی سپرده شود، که مانند ظهور ناگهانی ویروس اپیدمیک جاری، یکمرتبه داستان قره‌باغ از آتش بازیهای گاهگاهی به یک رویارویی جدی‌تر تبدیل شد و خواب خوش برخی را در بلندیهای آن دیار بر هم زد.

تداوم در گیریها سبب فوران نوشته‌های آسانتر از مطبوعات کتبی اینترنتی بسیاری از سایتهای شبکه را پر کرد.

همانطور که شاعر بزرگ کنجه، حکیم نظامی گفته :
آن خشت بود که پُر توان زد
خششتهای اینترنتی شامل همه گونه ماتریال ایده‌آلی،
تقلبی، دروغ، بی اطلاعی، غیب گویی، تهمت زنی، تا
ایده‌های غیر معقول ادبی میشد.

از افراد علاقمند گرفته تا دستجات سیاسی، احزاب،
سازمانها، جبهه‌ها گروهها و محفل‌ها به اظهار نظر در
رادیو تلویزیون و قلم زنی پرداختند.

هر کسی از ظن خودش یار... از طرفداران
جمهوری مقدس اسلامی گرفته، تا شاهپرستان
فروهری از هر مقوله‌اش، احزاب چپ، افراد راست،
حتی دسته‌ای بنام جبهه ملی سامانه ششم، هر کدام

هر چه دلشان میخواست، یا هر گونه که میتوانست نظر داد. برخی آشکارا، بعضی دولایی از طرف ارمنی جانبداری کرده گروهی نیز جانب مخالف را برحق دانستند.

بجرات میتوان گفت که اکثریت مطلق افراد و تشکیلاتها از سبب واقعی این بحران که منطقه را فرا گرفته، و علل و خاستگاه تاریخی آن بیخبر، یا بی‌توجه، و یا ناآگاه بودند.

در نوشته حاضر، سعی شده است به ریشه تاریخی و علل سیاسی مطلب پرداخته و به سبب‌های برخی ادعاهای واهی و خیالی ناسیونالیستی و استمرار آن توجه شود.

با وجود گذشت سالها از تحریر مقاله، چون به فاکتهای تاریخی پرداخته، و بی‌اطلاعی از این فاکتها هر اظهار نظری را جانبدارانه، غیر واقعی و حتی تخیلی میکند، هنوز بیفایده نمیتواند باشد. به امید اخذ حداقل معلومات در مورد فاکتهای تاریخی منطقه

داغلق قره‌باغ

چگونه ابداع شد²

تاریخچه-

دور دوم جنگهای ایران و روس با عقد معاهده ترکمن‌چای در سال ۱۸۲۸ پایان می‌پذیرد، و ایران تحت قیمومیت اعلام نشده روسیه تزاری در میاید.

برخوردهای ایران و روس در قرون اخیر، متعاقب حرکت‌های پطرکبیر به عنوان معمار روسیه جدید و

اصلاحاتی که از بالا در روسیه عقب مانده آن زمان بوجود آورد آغاز میشود. وی که معروف است وصیت مشهور خود را در مورد دستیابی به آبهای گرم برای جانشینانش بجا گذاشته است، خود منتظر اقدام جانشینانش برای برآوردن این آرزو نشد و در لشگرکشیهای خویش تا لنکران هم رسید.

در اقدام به این کار او بیگدار به آب نزد. نخست ولینسکی را بعنوان فرستاده امپراتور به ایران اعزام داشت. نامبرده در اوضاع ایران تحقیقاتی کرده و گزارشی به امپراتور تقدیم نمود که در آن گزارش تزار روس را به دست اندازی در ایران و اشغال نواحی ساحلی دریای خزر و قفقاز تشویق میکرد.

پطر که به دنبال توجیهی جهت اجرای این پیشنهاد میگشت، هجوم لزگیها را به برخی نواحی قفقاز بهانه قرار داده و بار دیگر ولینسکی را به ایران فرستاد تا به اعمال اتباع ایران به اتباع روس در قفقاز اعتراض بکند.

در این زمان محمود افغان در اصفهان به سلطنت رسیده بود که بدون توجه به عواقب گفتار خویش اظهار داشت: «وی را به لزگیه اقتداری نیست و خو بست پطر حمایت تبعه خود را خودش بر عهده گیرد». (۱).

پطر پس از دریافت این اظهارات، بدون انتظار پاسخ دیگری از جانب دولت ایران در رأس شصت هزار سپاهی در ۱۵ ژوئن ۱۷۲۳ به ایران حمله کرد وی در باره‌ی علل لشگرکشی خود به این نواحی اعلامیه‌ای خطاب بمردم «ترک، تاتار و ایرانی»

صادر کرده و اظهار داشت که هدف وی از این لشکرکشی حفظ منافع اتباع روس و قلع و قمع شورشیان است.

پس از ظهور نادر و میارزه‌ی طهماسب میرزای صفوی برای بدست آوردن دوباره تاج و تخت، و هویت نهان و دوگانه‌ی قدرت (طهماسب صفوی از سوی و طهماسب قولو، یا نادر از سوی دیگر) هر کدام از طرفین نحوه‌ی خاص در کار خود پیش گرفتند، و طهماسب صفوی یکی از بزرگان دربار را به روسیه فرستاد تا معاهده‌ای با روسها منعقد کند.

4 برحسب این معاهده که در سن پترزبورگ امضا شد، پطر تعهد کرد که 4 افغانها را از ایران بیرون کرده و طهماسب میرزا را به سلطنت برساند، و در عوض شهرهای دربند و باکو با ملحقات آنها تا ساحل دریای خزر و ایالت‌های گیلان و مازندران و استرآباد به روسیه واگذار شود. اسماعیل بگ فرستاده‌ی طهماسب میرزای صفوی که از عواقب وخیم چنین معاهده‌ی ننگینی با خبر بود در حاج‌ترخان (هشترخان) ماند و به ایران برنگشت. (۲)

نظیر این معاهده، یک قرن بعد در مورد خاندان قاجار، و تعهد تزار برای حمایت از پادشاهی در خاندان عباس میرزا، دست روسیه را برای مداخله در امور داخلی ایران بازتر گذاشت. با این فرق که در دوران پطر اشغال شهرهای فوق‌تعه‌دی بود مفروض به اخراج افغانها، ولی در مورد اخیر پس از معاهده ترکمن‌چای و اشغال کلیه نواحی آذربایجان

شمالی و گرجستان و ارمنستان چنین تعهدی به عمل می‌آمد.

خاندانهای حاکم، بویژه در قرون اخیر، به تنها چیزی که اندیشیده‌اند، سروری و برتری خودشان بوده است و سرزمینها و سرنویشت مردم آنها چندان جایی در منطق سیاسی آنان نداشته‌است، و آنچه امروزه به نام تمامیت ارضی نامیده می‌شود، نه در مفهوم تاریخی، و نه در مفهوم سیاسی آن فعلیت نداشته و این را تنها در رابطه با حاکمیت فرد یا خاندانی میشد به تصور در آورد.

در این اثنا عثمانی نیز با استفاده از ضعف عمومی ایران، و برای تثبیت برتری خود به عنوان خلیفه‌ی مسلمین که در دوران اقتدار صفویه با مانع عظیمی روبرو شده بود، به ایران حمله کرد

در نتیجه‌ی اوضاع پیش آمده، دولتین امپراتوری روسیه و خلافت عثمانی در سال ۱۷۲۴ قراردادی در استانبول امضا کردند که بر طبق مفاد آن گرجستان به عثمانی تعلق میگرفت و دربند و باکو، گیلان، مازندران، استرآباد و تمام سواحل غربی دریای خزر از رودخانه‌ی تیرک (در شمال دربند) تا مصب رود ارس از آن روس میشد. سرحد عثمانی از مصب رود ارس یعنی نقطه‌ی تقاطع مرز سه کشور ایران و روس و عثمانی شروع شده و از یکساعتی مغرب اردبیل به طرف همدان و کرمانشاه میگذشت.

پس از آنکه نادر از مسئله‌ی افغانها فراغت یافت، برای راندن روسها به مرزهای سابق، به آذربایجان آمد. در این زمان پطر از دنیا رفته بود، ولی برای

روسیه یک ارتش نیرومند و یک نیروی دریایی قوی به جای گذاشته بود.

نادر گنجه را محاصره کرد. در اردوگاه نادر، در سال ۱۷۳۵ قراردادی با روسیه منعقد گردید که مطابق آن باکو و دربند به ایران مسترد شد و مرز ایران و روس رودخانه‌ی سولاق تعیین گردید. (سولاق رودخانه‌ای است که از کوه‌های قفقاز سرچشمه گرفته و بالاتر از ماخاچ‌قالا که خود بسیار بالاتر از دربند است به دریای خزر می‌ریزد.)

از ابتدای دست‌اندازی پطر کبیر در سمت عمومی جنوب به خاک ایران به بعد، دیگر هیچ‌گاه روابط ایران با همسایه شمالی رابطه‌ی دوستانه نخواهد بود. این رابطه، یا رابطه‌ی دولتی از نظر نظامی نیرومند، با دولتی ضعیف‌تر از خود، و یا رابطه‌ای خصمانه و یا حداقل حاکی از عدم اعتماد بوده و در سالهای پس از استقرار بالشویزم این عدم اعتماد بیشتر از سابق دوجانبه بوده است.

از اوایل قرن نوزدهم میل امپراتوری روس به توسعه‌ی هر چه بیشتر سرزمینهای خود، صراحت بیشتری پیدا میکند. این توسعه البته بیشتر متوجه جنوب است. علاقه‌ی روسیه به این منطقه سابقه‌دار بوده و موجبات مختلفی داشت: شروع تجارت پردرآمد با ایران و ترکیه‌ی آسیایی، با آرزوی به دست آوردن مواد خام محلی مانند ابریشم، پنبه، مس، کشمش، به سمت استعمار سرزمینهای کم جمعیت ولی جاذبه‌ی غالب، ارزش اسراترژیک دالان ماورا قفقاز بود(۳) ..

در سال ۱۸۰۴ قشونی تحت فرماندهی عباس میرزا فرزند فتحعلیشاه با قوای تقویتی خانات ایروان و نخجوان بر علیه روسها حرکت میکند و پس از شکست و عقب‌نشینی در بهار سال ۱۸۰۶ دو باره پیدا شده و تب شورش را در قره‌باغ و شکی که در همان اواخر سرپرستی روسیه را پذیرفته بودند بر می‌انگیزد.

روسها در سال ۱۸۰۶ خانات باکو و قوبا و در سال ۱۸۰۹ تالش را مطیع خود میسازند. ولی نبرد جدی‌تری در سال ۱۸۱۲ منجر به شکست دوباره‌ی ایران میشود. (۴)

معاهده‌ی گلستان که در سال ۱۸۱۳ (۲۴-۱۲ اکتبر) منعقد گردید وضع موجود حاصل از حضور نظامی روس را تأیید، و سرزمینهای پهناور ولایات قره‌باغ، گنجه، شکی، شیروان، قوبا، دربند و باکو را به روسها واگذار کرد. علاوه بر این قسمتی از تالش، داغستان، گرجستان، محال شورگل، آچق باش، گورته، منگریل، و آبخاز را با مرزهای مبهم در اختیار روسیه قرار داد. (۵)

پروفسور سویتوچفسکی میگوید: ثابت شد که معاهده‌ی گلستان فقط پایان دور اول دوئل دو قدرت بر سر ماورا قفقاز بوده است، زیرا سیزده سال بعد فتحعلیشاه قشون خود را از مرز معاهده گلستان عبور داد و آتش جنگ دوباره شعله‌ور شد. در ماه مه ۱۸۲۶ ایرانیان لنکران، شاماخی و نوخا را اشغال کرده و روسها را در شوشا محاصره کردند.

نویسنده کتاب نامه‌های پراکنده‌ی قائم مقام فراهانی معتقد است که همان ابهام در مرزها راه را برای روسها باز گذاشت که قلمرو خود را توسعه دهند. ولی با همه این احوال چون خط مرزی میان ایران و روسیه حائز شرایط کامل نظامی نبود، و از طرفی تجاوزات تدریجی آنها موجب اعتراضات متوالی دولت ایران شده بود بعد از سیزده سال کشمکش باز جنگ دیگری آغاز شد که این بار مدت آن دو سال بود که، پس از عبور روسها از ارس و اشغال تبریز و ایجاد حکومت مستعاری برای اداره نواحی اشغالی، منجر به معاهده ترکمن‌چای گردید. (۶)

معاهده ترکمن‌چای-

معاهده ترکمن‌چای به دو دوره جنگهای ایران و روسیه در سه دهه اول قرن نوزدهم پایان داد. پایانی غم‌انگیز برای ایران که، منبهد بایستی وزن و سنگینی شوم روسیه تزاری را از دخالت و مزاحمت‌های دایمی در امور کشور، تا اشغال نظامی تبریز در سال ۱۹۱۱ برای خوردن نیروی مشروطه‌چی و آزادیخواهان متحمل شود. اشغالی که تا سال ۱۹۱۷ دوام یافت.

معاهده ترکمن‌چای ننگین‌ترین قراردادی است که در قرن نوزدهم به ایران تحمیل شده است. این قرارداد علاوه بر اینکه نواحی وسیع و آباد و زرخیزی را از ایران مجزا میکرد (مواد ۳-۴-۵) حقوق حاکمیت دریایی را در دریای خزر از ایران سلب میکرد (ماده ۸)، دولت ایران را مجبور به پرداخت ده کرور تومان

اشرافی طلا به دولت روسیه می‌ساخت (ماده ۶) و قرارداد جداگانه (ضمیمه عهدنامه). به قولی، ایران تا این وجه را پرداخت چه بسیار مشقات و خفت‌ها متحمل شد. (۷).

یکی از بندهای قرارداد ترکمن‌چای که مورد نظر این مقاله است، و پی‌آمدهای آن تا حال حاضر نیز ادامه دارد و سیب بحران داغلق قره باغ شده است، بند سیاسی آن می‌باشد که در ماده ۱۴ عهدنامه تیلور یافته است.

برطبق این ماده، برای اینکه روسیه بتواند مواضع خود را در مرزهای ایران تقویت بکند، حق انتقال جماعت ارمنی ساکن ایران [یعنی در واقع تبعه ایران] به مناطق مفتوح را به خود تفویض می‌کند. در جاهائیکه بر حسب عهدنامه در اختیار ایران باقی میمانند ولی در زمان انعقاد قرارداد در اشغال روسها بودند، می‌بایستی مسیحیان بتوانند آزادانه به روسیه مهاجرت کنند.

بدون اینکه دولت ایران بتواند از آن ممانعت بعمل بیاورد.

دستوری که از سن‌پترزبورق در این مورد به لازارف فرستاده شده، صرافت دارد به اینکه «شما اساساً باید ترتیبی اتخاذ کنید که مسیحیان (یعنی ارمنی‌ها) به سرزمینهای نخجوان و ایروان مهاجرت کنند، زیرا ما مایل به افزایش هر چه بیشتر اهالی مسیحی هستیم» (۸).

در تحت چه شرایطی این انتقال صورت گرفت، از نامه‌ی ولیعهد ایران آشکار می‌شود که چندین بار

شکایت میکند که ارمنی‌ها تحت اسکورت قزاقها به آن سوی مرز برده میشوند. (۹)
از این تاریخ به بعد است که ارمنی‌ها به عنصری اساسی در سیاست روسیه در قفقاز تبدیل میشوند. پس از این، ارمنی‌ها مجری هر سیاست تزاری در منطقه، و روسها مجری هر خواست ارمنی‌ها در حق همسایگان آنان میشوند. و بعد از این هیچ واقعه یا فاجعه‌ای در شمال و جنوب ارس که با اشتراک ارمنیها باشد بدون چراغ سبز روسیه نبوده است.

انتقال جمعیت-

برای اینکه مسأله داغلق قره‌باغ را که در مشاجرات اخیر در قفقاز از اساسی‌ترین مسائل بوده، بهتر درک کنیم ناچاریم کمی به عقب برگردیم.
دلیل عمده‌ای که ارمنی‌ها برای درخواست الحاق این منطقه به جمهوری ارمنستان پیش میکشند عبارت از اینستکه خود را اکثریت جماعت ارمنی، نسبت به ساکنین آذربایجانی تبار منطقه مذکور تلقی میکنند. اما اینکه چگونه ممکن است ناحیه‌ای در دل خاک آذربایجان اکثریت غیر آذربایجانی داشته باشد مارا بدینجا رهنمون می‌شود که از نظر تاریخی چگونگی و چرایی یک واقعیت امروزی را تدقیق نمایم.

چنانکه دیدیم در معاهده ترکمن‌چای مهاجرت ارمنیها بصورت ماده جداگانه‌ای قرار داده شده بود. تعداد ارمنیها بعد از فتوحات روس به نحو دراماتیکی افزایش یافت و متعاقب صلح ترکمن‌چای نیکلای اول

فرمان تشکیل یک اُبلاست (منطقه) ارمنی نشین را شامل سرزمینهای خانات ایروان و نخجوان که، تمرکز مهاجرین در آنها مخصوصاً زیاد بود صادر کرد. (۱۰). بنابراین تشکیل اُبلاستها برای اولین بار در این ناحیه مطابقت کامل با دستور تزار به لازارف دارد که در بالا بدان اشاره کردیم.

علاوه بر ایران مهاجرین ارمنی از ترکیه عثمانی نیز شروع به سرازیر شدن کردند. بعنوان مثال ایروان قبل از این تاریخ (یعنی معاهده ترکمن چای) یک شهر ارمنی نبود، بلکه یکی از خانات آذربایجان به شمار میرفت. (۱۱) در نیمه ی نخست قرن نوزدهم جمعیت مهاجر در برابر جمعیت بومی اکثریت پیدا کرد. (۱۲) سلیمان علیاروف پروفیسور تاریخ دانشگاه دولتی آذربایجان میگوید در سال ۱۸۲۳ جمعیت ارمنی قره باغ که در پنج ملک نشین آن قرار داشت تنها ۸/۴ جمعیت را تشکیل میداد. لکن در سالهای ۳۱- ۱۸۲۸ در اثر کوچ ۱۳۰ تا ۱۴۰ هزار ارمنی از کشورهای ایران و ترکیه (درست بعد از ترکمن چای) توسط حکومت تزاری به ۳۵٪ کل جمعیت افزایش یافت.

آ.س. قریبایدوف سفیر صلاحیت دار روسیه در ایران چنین مینویسد :

ما برای از بین بردن ترس اهالی مسلمان ماورا قفقاز در باره تصاحب ابدی خاکشان توسط ارمنیهایی که برای بار اول بدانجا کوچانده بودیم، و وضع بدی که در اثر این کوچ بدان دچار شده بودند، بارها با آنها مذاکره کرده بودیم. (۱۳).

تیموچین حاجئی‌بگلی (برادرزاده‌ی آهنگساز و عالم معروف موسیقی و مؤلف اولین اپرای شرق لیلی (مجنون و...)) که پدرش مدیر روزنامه رسمی جمهوری آذربایجان بود، می‌نویسد: پس از نخستین انتقال وسیع جمعیت ارمنی به آذربایجان در سال ۱۸۳۲ آذربایجانیها در قره‌باغ ۶۵٪ و ارمنیها ۳۵٪ اهالی را تشکیل میدادند. وی آمار مذکور را از گزارشهای مربوط به مطالعه قدرت روس در قفقاز بخش ۳ جدول ۵ سن‌پترزبورق ۱۸۳۶ نقل میکند. بدنبال آن در اثر مهاجرت‌های وسیع از ترکیه و ایران توسط استعمارگران روس در اواخر سالهای ۱۸۸۰ نسبت جمعیت ارمنی در قره‌باغ کوهستانی که در آنموقع جزو ناحیه شوشا بود به ۵۳٪ در برابر ۴۲٪ آذربایجانی رسید (آمار سال ۱۸۹۶ قفقاز قسمت ۵ صفحه ۶۱-۴۶)

در سال ۱۸۹۷ این ارقام ۵۳٪ ارمنی در برابر ۴۵٪ آذربایجانی را شامل میشد. (اولین آمار زن و مرد در سال ۱۹۰۴ صفحه ۳). (۱۴)

در ناحیه نخجوان ۱۷۱۸۳ نفر آذربایجانی و ۲۶۹۰ نفر ارمنی محلی و ۱۳۴۰ نفر ارمنی مهاجر وجود داشت. در ناحیه ایروان ۴۹۸۷۵ نفر آذربایجانی، ۲۶۹۰ نفر ارمنی محلی و ۱۳۴۰ نفر ارمنی مهاجر وجود داشت. ارقام مزبور از یادداشتهای تاریخی chopen در باره ناحیه ارمنی نشین در زمان الحاق آن به امپراتوری روسیه گرفته شده است که در سال ۱۸۵۲ در سن‌پترزبورق چاپ شده است.

در خود شهر ایروان در سال ۱۸۹۷ آذربایجانیها ۴۹٪ و ارمنیها ۴۸٪ جمعیت را تشکیل میدادند
نیکیتا خروشچف در یک جلسه رسمی در سالهای ۱۹۶۰ از رئیس ارمنی دانشگاه ایروان میپرسد جمعیت آذربایجانی ایروان چقدر است؟. او جواب میدهد آذربایجانیهای ایروان یک درصد جمعیت شهر را تشکیل میدهند. خروشچف میگوید طبق ارقامی که بمن داده شده است در سال ۱۹۰۰ این رقم ۴۳ بوده است پس اینان چه شده‌اند؟ رئیس ارمنی جواب میدهد که من نمیدانم. (به نقل از قره‌باغ چاپ پاریس ۱۹۸۹)

به موجب اخبار انجمن جغرافیایی روس (تفلیس ۲۹-۱۸۲۸ صفحه ۹۵) در سرتاسر قرن نوزدهم ارمنیها در قفقاز در اقلیت ۱۶/۵٪ قرار داشتند و تنها در ایروان بود که یک اکثریت ارمنی ۵۴٪ وجود داشت. افزایش جمعیت ناحیه ایروان و فزونی ارمنیان نیز تنها و تنها پس از انتقال یکصد و سی هزار نفر ارمنی از ایران و ترکیه پس از جنگهای ایران و روس ۱۸۲۶-۲۸ و روس-ترک ۱۸۲۸-۲۹ صورت گرفته است.

بدین ترتیب است که دستور تزار به لازارف برای انتقال وسیع آرامنه به داخل آذربایجان و قسمتهای مفتوحه قفقاز مورد اجرا قرار میگیرد و تمایل امپراتور برای افزایش هرچه بیشتر اهالی مسیحی واقعیت پیدا میکند.

مشروعیتی که ارمنیهای ساکن قره‌باغ و به نمایندگی آنها ارمنیان خارج از ارمنستان از فرانسه گرفته تا کالیفرنیا ادعا میکنند و اکثریتی که بر طبق آن استفاده از اصل حق مردم برای اداره خویش را پیش میکشند بدین نحو تدارک دیده شده است

روابط بین قومی-

در قرن بیستم دو منازعه و کشتار قومی بین ارمنیها و آذربایجانیها اتفاق افتاده است. یکی در سال ۱۹۰۵ دیگری در سال ۱۹۱۸.

در سال ۱۹۰۵ نخستین برخوردهای خشونت‌بار در باکو اتفاق افتاد. دلیل بلافاصله آن قتل یک مسلمان (یعنی آذربایجانی) بدست یک ارمنی بود. این درگیریها به مقیاس کوچکتري در ایروان و نخجوان و سپس در شوشا تجدید شد. در اواخر اوت بار دوم باکو به خشونت کشیده شد و در ماه سپتامبر شهر کازاخ با خاک یکسان شد. بعد در گنجه و تفلیس نیز درگیریهای خونباری اتفاق افتاد. در این درگیریها ۱۲۸ ده ارمنی و ۱۵۸ ده آذربایجانی غارت یا نابود شدند. تعداد تلفات به هزاران تن رسید. این وقایع در مطبوعات دنیا با لحن طرفداری از ارمنیها گزارش میگردد. (۱۵)

در سال ۱۹۱۸ درگیریها سه جانبه بود. در گیر و دار فروپاشی جبهه قفقاز روس و تشکیل دستجات مسلح بنام نیروی ملی ارمنی تحت فرماندهی ژنرال آندرانیک آزانیان در دسامبر ۱۹۱۷ برخوردهای

نامنظم خونینی بین ارمنیها و آذربایجانیها انجام میگرفت که شدیدترین آنها در ایروان، اردهان، گنجه و قره‌باغ رخ داد.

آندرانیک جنوب رود ارس را نیز در جریان جنگ اول جهانی فراموش نکرده بود هزاران کشته در اورمی، سلماس، خوی و سایر مناطق آذربایجان غربی از مردم عادی بی سلاح از بزهکاریهای اوست. شنیدنی است که در جریان فروپاشی جبهه قفقاز روس، ارمنیها که نه دولت، نه کشوری داشتند که صنایعی هم داشته باشد و اسلحه و مهمات تولید کند اینهمه سلاح و مرمی را از کجا تامین کرده‌اند؟ روسیه، فرانسه، انگلیس؟ کدامیک؟ یا هر سه؟

در باکو شائومیان (ارمنی) صدر سویت (شورا) باکو با همکاری جانانه داشناکهای ارمنی، آذربایجانیها را در موضع درخواست آتش بس قرار داد و پس از آتش بس، متحدین داشناک بالشویکها، به غارت، آتش سوزی و کشتار در قسمتهای مسلمان نشین شهر آغاز کردند.

دکتر نریمان نریمانوف اولین رئیس جمهوری آذربایجان شوروی که مخالف همکاری با داشناکها برای مقابله با آذربایجانیها بود در این مورد چنین مینویسد: «حتی اگر مسلمانی بالشویک نیز میبود هیچ ملاحظه و ترحمی در بین نبود. داشناکها می‌گفتند ما بالشویک تشخیص نمیدهیم، مسلمان که هستی کافی است. آنها هر که را میخواستند کشتند. خانه‌ها را غارت و خالی کردند. در زیر پرچم

بالشویزم داشناکها مرتکب تمام بیرحمی‌ها بر علیه مسلمانها شدند، نه تنها مردان، بلکه زنان باردار را نیز کشتند. (۱۶)

شائومیان که معمار اصلی این کشتار تحت عنوان یک جنگ داخلی بر علیه بگ‌ها و خان‌های ضد انقلابی بود، سرمست از پیروزی بدست آمده در ۱۳ آوریل به سونارگم گزارش میدهد که « نتایج جنگ برای ما عالی است»

مجسمه استپان شائومیان مدت نزدیک به هفتاد سال به اهالی باکو پوزخند میزد، تا اینکه در تابستان ۱۹۸۹ این مجسمه به ابتکار یک کارگر آذربایجانی پایین آورده شد. مرکز کنونی داغلق قره‌باغ که تا سال ۱۹۲۳ «خان کندی» نام داشت به یاد همین شائومیان به استپاناکرت تبدیل شده است.

در زمان حمله ارتش یازدهم سرخ برای اشغال جمهوری دموکراتیک آذربایجان، و متعاقب آن جمهوریهای ارمنستان و گرجستان، ارتش آذربایجان، در ۲۳ مارس که شورش بزرگی از ارمنیها با پشتیبانی حکومت ایروان در قره‌باغ آغاز شد، و فرماندهی عالی آذربایجان به فوریت تقریباً تمامی ارتش را بر علیه شورشیان گسیل داشت، دیگر یک عامل استراتژیک باکو در برابر مسکو نبود. لنین به اورزنیکیدزه نوشت «

«.

آیا شورش ارمنیها با پشتیبانی فعال دولت ارمنستان و همکاری با داشناکها جزئی از این تلاش بود؟ احساسات ارمنی‌ها نسبت به روسیه، اعم از امپراتوری یا شوروی در تقابل با همسایگان‌شان - حتی گرجیها- وفادارانه بوده است. این امر قابل درک است که ارمنی‌ها که از نظر فرهنگی و قومی و دینی با مردم اطراف خود متفاوت هستند، و همیشه نیز در برابرشان در اقلیت بوده‌اند، بخواهند از حمایت قدرت ثالث نیرومندی که حد اقل از نظر دینی با آنان مشابهت داشته باشد بهره‌مند گردند

بنا به نظری، ناسیونالیزم در بین ارمنیها با کلیسا عجین شده و قابل تفکیک از آن نمیباشد. (همانطور که فرهنگ عرب نیز غیر از فرهنگ اسلامی نیست). این امر ناشی از آنست که ارمنی‌ها تقریباً بطور مداوم از نظر سیاسی و اداری و نظامی تحت تسلط قدرتهای دیگر، و طولانی‌تر از همه، قدرتهای ایران بوده‌اند، و تنها کلیسای ارمنی هویت مستقل آنرا نمایندگی کرده است. برخی با این تحلیل از ارمنی‌ها و کلیسا موافق نبوده و استدلال میکنند که اولاً کلیسای ارمنی خود انشعاباتى دارد که نمیتوان آنرا، یا یکی از این شعبه‌ها را بعنوان نماینده کل برگزید. در ثانی ارمنی‌هایی هستند که به هیچ دینی معتقد نیستند، پس خارج از نفوذ کلیسا میباشند. آنان سبب همبستگی ارمنیها را مطالبی سوای زبان که تعداد خیلی کمی از دیاسپورا آنرا بلد است، و کلیسای منشعب میدانند. و آن موضوعی تربیتی است،

بدینمعنی که خانواده‌های ارمنی کودکان را از سنین پایین با ایده عدم اعتماد و نفرت نسبت به همسایگان و مخصوصاً ترکها تلقین و تربیت میکنند. (۲۹).

آمدن روسها به منطقه، بعنوان قدرت نظامی برتر، و مسیحی بودن این قدرت، طبعاً ارمنی‌ها را در وضع مناسب‌تری قرار میداد و احساسات وفادارانه آنان نسبت به روسها را سبب میشد. این امر که برای حمایت از ارمنی‌ها، با توجه به برتری نظامی که روسها از دو قرن قبل پیدا کرده بودند یک نقطه قوت حساب میشود، در واقع نقطه ضعف آنان نیز میباشد. و شاید یکی از اشتباهات ارمنی‌ها جلب حمایت روس، و طرفداری از آنها به هر قیمت، و عدم تمایل کلی برای جلب دوستی و همکاری سایر ملل همسایه بوده است.

ولی این مانع از آن نشده است که آنان در فکر نفوذ به تشکیلات و سازمانهای همسایه نباشند. نمونه این امر وجود استپان شائومیان در رأس تشکیلات بالشویکی کمون باکو، یا معروفیت اینکه پنیانگزار یا یکی از پنیانگزاران حزب کمونیست آذربایجان میکویان ارمنی است، یا مال حزب کمونیست ایران میکائیلیان ملقب به سلطانزاده میباشد. (۲۹).

در این مطلب اخیر همسایگان ارمنستان نیز خالی از اشتباه نبوده‌اند. همین توجه بیش از حد به عامل روس ارمنی‌ها را وا میدارد حتی در حال حاضر نیز بخواهند که این روسها باشند که داغلق قره‌باغ را در

اختیار آن‌ها قرار بدهند. چون در آنصورت نیروی نظامی روس را - در هر نوع حکومتی- تضمینی برای استمرار این تملک می‌شمارند. همانطور که این روسها و حزب کمونیست شوروی بود که به دست کیروف روس دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان در آنزمان بطوریکه در فصل مربوط خواهیم دید این ناحیه را از عدم بوجود آورد.

مدیاتیزه کردن بیش از حد این مسأله در خارج نیز بهمین منظور صورت می‌گیرد. تا از طریق فشار کشورهای غربی که در حال حاضر [زمان نوشته شدن مقاله] شوروی بخاطر نیازهایش - که عمدتاً هم اقتصادی هستند- محتاج همکاری و تفاهم آنان است. شوروی، یعنی بخش روسی شوروی و درواقع قدرت نظامی شوروی را که تحت حاکمیت روسهای شوروی است عامل و ضامن این انفکاک سرزمینی از آذربایجان و ملحق کردن آن به ارمنستان بنمایند.

اما مشکل بتوان باور کرد که تنها احساسات وطن پرستانه و ملت گرایانه ارمنی‌ها باشد که در حال حاضر بر سر منطقه‌ای کوچک و مردمی در مقیاس شوروی بسیار کم (۱/۲۷۰۰ جمعیت) به خواهد نقش چاشنی یک بمب انفجاری مهیب را بازی کند که نه تنها پرسترویکا و گلاسنوست بلکه صلح و آرامش و جان میلیونها نفر را بباد فنا دهد.

جمهوری دموکراتیک آذربایجان-

در گیرودار جنگ جهانی اول، انقلابهای فوریه و اکتبر، و جنگ داخلی متعاقب آن اوضاع سرتاسر امپراتوری روسیه و مآلاً منطقه قفقاز دستخوش دگرگونیهای عمیقی شد.

کنگره داشناکسیون در ماه اوت ۱۹۱۴ در ارضروم تشکیل شد که در آن نمایندگان ترکهای جوان نیز شرکت کردند. ترکهای جوان از سال ۱۹۰۸ متحد سیاسی داشناکها بودند. در این کنگره داشناکها پیشنهاد نمایندگان ترکهای جوان عمر ناجی بهالدین شاکر و حلمی بگ را در مورد اعلام وفاداری کامل به ترکیه قبول کرده، ولی ایده شورش ضد روسی پشت جبهه را رد کردند. خواهیم دید که اینان چگونه، نه تنها ایده، بلکه عمل شورش پشت جبهه را بر علیه آذربایجان در موقع هجوم بالشویکها سازمان دادند.

در آذربایجان نمایندگان مسلمان در دومای دولتی پیوستن بی‌تزلزل خود را به تعهدات جنگی در کنار روسیه اعلام نمودند. یعنی در این مرحله ارمنی‌ها وفاداری به ترکیه، و آذربایجانیها وفاداری به روسیه را برگزیدند.

قبل از این، زمانیکه پس از تسلط دوباره‌ی ارتجاع در روسیه در برابر انقلاب ۷-۱۹۰۵ انقلابیون و روشنفکران قفقاز را نه تنها از منطقه، بلکه از ایران نیز فراری داده بود- زیرا روسها در سال ۱۹۱۱ وار ایران شده و تبریز را اشغال کرده بودند- برخی از مردان کمتر شناخته شده در فکر پی‌ریزی یک سازمان سیاسی بودند که بعدها تبدیل به بزرگترین

سازمان سیاسی آذربایجان شد. چند نفر «همت‌چی» سابق به رهبری کربلایی میکائیل‌زاده و عباس کاظم‌زاده در پی این کار بودند.

قسمت عمده پیروان مساوات از بین روشنفکران، محصلین، تجار و صاحبکاران بودند. (۱۷). مساوات بعدی که در جمهوری دموکراتیک آذربایجان به قدرت رسید، ائتلافی از آنچه قبلاً ذکر شد، و یک حزب جدید بنام عدم مرکزیت و ایجاد شده در گنجه بود. سران این ائتلاف عبارت بودند از رسول‌زاده، حاجینسکی، رفیع‌بک‌اف، و وکیل‌اف از باکو، اوسوب‌بگ‌اف، رستم‌بگ‌اف، دکتر آقازاده، و آخوندف از گنجه. چپ یا باکو، راست یا گنجه.

شورای ملی آذربایجان در ۲۸ ماه مه سال ۱۹۱۸ اعلام کرد که ملت جدیدی تولد یافته و اشاره کرد که عزم بر اینست که شکل حکومتی آذربایجان مستقل جمهوری دموکراتیک باشد.

بدین ترتیب اولین جمهوری در یک جامعه مسلمان در دنیا بوجود آمد. ولی این جمهوری در ۲۷ ماه آوریل ۱۹۲۰ توسط ارتش یازدهم سرخ سرنگون شد (۱۸). در مورد واژگونی جمهوری دموکراتیک آذربایجان تقریرات محمدامین رسول‌زاده که از طریق فعالیتهای مطبوعاتی خویش در ایران نیز مشهور شده است جالب توجه است. نامبرده در کتابی «بنام عصریمیزین سیاوشی = سیاوش عصر ما» که پس از تسخیر باکو در سال ۱۹۲۰ توسط ارتش سرخ و در زمان اختفا در دهکده لاهیج نوشته، سرنوشت غم‌انگیز جمهوری آذربایجان را به سرنوشت سیاوش

«در شاهکار شاعر زبردست رمانتیزم فارسی فردوسی طوسی خالق شاهنامه» تشبیه میکند. وی میگوید داستان سیاوش بیشتر از آنکه یک حقیقت تاریخی باشد، یک رمز شعرگونه تاریخی است. یک سمبل است.

بدلیل روابط دیرینه ایران و توران، اساطیر و افسانه‌های آنان نیز باهم مخلوط شده است چنانکه لفظ باتور در ترکها، باقاتور در روسها، و بهادر در فارسها باهم مشابه است. [و یا به عبارتی همان لفظ واحد است].

از داستان حکیم طوس (فردوسی) نیز آشکار می‌شود که باتور و بهادر قهرمان مشترک ایرانیان و تورانیان است. آری، سیاوش برخلاف آنچه که مشهور شده است یک ایرانی، و یا صحیح‌تر یک ایرانی خالص نیست. فردوسی گوید:

جدا شد ازو کودکی چون پری؛

به چهره به سان بُت آذری

مادر سیاوش دختر گرسیوز برادر افراسیاب است و پدرش کیکاوس شاه ایران. و این بت آذری سیاوش نام دارد. وی که فرمانده سپاه ایران است سرزمینهای اشغالی را از دست تورانیان بیرون می‌آورد و پس از رسیدن به مرز توران به پیشنهاد صلح افراسیاب جواب مساعد داده، مورد خشم پدر قرار گرفته، به توران رفته و با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج میکند. بر اثر سعایت سرداران افراسیاب که تاب دیدن سیاوش غیر تورانی را نداشتند افراسیاب فرمان به کشتن سیاوش میدهد.

از ایران و توران بر آید خروش
جهانی ز خون من آید به جوش
رسولزاده میگوید نه تنها سیاوش که سهراب هم که
از مادری تورانی (تهمینه) فرزند رستم است
میخواهد بین ایران و توران صلح شود و شاه ایران و
خاقان توران را برداشته و رستم را بجایشان بگذارد.
ولی در هر دو حالت اینان در اثر خیانت از دو طرف
شکست میخورند.

رسولزاده سپس میگوید که آذربایجان سیاوش
سیاسی و تاریخی عصر ما است. سسیاوش عصر ما
که در اثر اخذ ترقیات جدید مورد پسند علمای سؤ
(بدفکر) ایران نبود و از آن غیر از روضه‌خوان و
درویش و رمال و قوافل لعنت و نفرت نمی‌آمد ناچار
از ایران اعراض کرده و به ترکیه مراجعه میکند.
در حالیکه از سمت راست کابوس دنیکن و اردوی
سیاه وی، از سمت چپ لنین با پرده خونین
آذربایجان را سیه روزگار میکردند، گرسیوزهای
تورانی هم کم نبودند.

در نتیجه، ظاهراً استقلال آذربایجان سرخ شناخته
شده، ولی نه جدودش معلوم است و نه شروطش.
آذربایجان اسماً مستقل، در واقع تکه‌ای از فدراسیون
روسیه است یا صحیح‌تر یک ولایت ممتاز آن!
رسولزاده نوشت: زیرا احکام صادره از جانب
میکوبان‌ها، چورایف‌ها، و سالاووف‌ها را نریمان‌ها و
علی حیدرها امضا میکنند (۱۹)

حکومت شوراها-

پس از سقوط جمهوری که منتفذترین فرد آن علیمردان بگ تُپچوباشی حقوقدان بود و در زمان سقوط جمهوری برای شرکت در کنفرانس ورسای در فرانسه بود ساخت حکومتی تازه دو قوه مجریه عالی و قانونگذاری آذروگم (کمیته انقلابی آذربایجان) بود. به استثنای باکو در بقیه مناطق شورایی در کار نبود، چون شرایط مناسب برای اینکار وجود نداشت. حکومتی که پس از جمهوری مستقل بر سر کار آمد، نشانی از فعالیت‌های دیگران را نیز داشت. همت‌چی‌ها برای بدست آوردن خودمختاری در شوراهای حزب کمونیست روسیه دست به مبارزه وسیعی زده و پیگیری و اتحاد قابل ملاحظه‌ای از خود نشان دادند. چون برای کمونیست‌های روسی تا سال ۱۹۱۸ حتی صحبت از یک آذربایجان خودمختار یک لفظ قبیحه و یک چیز نفرین شده بود. (۲۰)

نخستین رئیس جمهوری آذربایجان شوروی دکتر نریمان نریمانف

(۱۹۲۵-۱۹۷۰) بود که بسیاری از اقداماتش در مورد آذربایجان از جمله تشکیل یک دولت شورایی واقعاً مستقل از مسکو، و سروسامان دادن به داغلق قره‌باغ از جانب اورژنیکیدزه و کیروف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان بی‌اثر و بلاجواب ماندند. نریمان نریمانف در بیست هفتم ماه مه ۱۹۲۴ در حاشیه نامه‌ای خطاب به کمیته مرکزی حزب کمونیست مینویسد که »

« (۲۱) »

نریمانف یکسال بعد میمیرد. این مرگ را آذربایجانیها مشکوک میدانند.

در طول سالهای حکومت شوروی طبق معمول دوران پس از سالیان اولیه انقلاب همگی دبیرکل‌های حزب محلی بوده، ولی همگی دارای معاونین روس نیز بوده‌اند. [و همه دستورالعملها با امضای معاون بوده است]

از اقدام‌های چشمگیری که به دو نفر از دبیران کل نسبت میدهند، یکی تضمین میرجعفر باقراف در سالهای جنگ در برابر استالین به خاطر جلوگیری از تبعید دسته‌جمعی ملت آذربایجان (مانند چچن‌ها، تاتارها، بالکارها، قره‌چایها و...) به سبیری است. استالین در نظر داشته آذربایجانیها را که به نظر وی مشکوک به همکاری با آلمانها بودند، به سبیری تبعید کند.

اقدام دوم مربوط به حیدرعلی‌اف است که در دوران دبیر کلی خویش در آذربایجان دانشکده افسری تأسیس کرده و اهمیت این کار با توجه به جریانات سالهای اخیر نیازی به توضیح ندارد. یادآوری این نکته ضروری است که از دوران تزاری رسم بر این بوده است که مسلمانها را به دستگاه قشونی راه ندهند.

غیر از این دو اقدام هیچ اقدام چشمگیر یا مبتکرانه‌ای از سوی این دبیر کل‌ها انجام نگرفته است، زیرا در واقع هم امکان به خرج دادن هیچ ابتکاری را هم نداشته‌اند.

نظر محمدمین رسولزاده در مورد این دبیر کل‌ها شاید درست‌ترین نقطه‌ی نظری باشد که حتی قبل از جا افتادن حکومت شوراهای در قفقاز ابراز شده است که قبلاً بدان اشاره شد (رک منبع ۱۹)

ولایت خودمختار داغلق قره‌باغ (داقمو)

ناحیه‌ای که امروز بنام ولایت خود مختار داغلق قره‌باغ (داقمو) شناخته می‌شود قسمتی از قره‌باغ تاریخی است که به طور کاملاً مصنوعی و در سال ۱۹۲۳ ایجاد شده است. قبل از این سال، نه تاریخ و نه جغرافیا از چنین محلی نام نبرده‌اند.

این نوع دستکاری در سطح سرزمینی در کشورهای مختلف برای دادن اکثریت انتخاباتی به یک حزب معین به عمل آمده است، ولی همیشه با اعتراض و نارضایتی همراه بوده است که، البته فقط در مورد انتخابات بکار میرفته و هیچ‌گاه قصد تصرف آن نواحی را نداشته است! بانی این دستکاری و در واقع تقلب، gerrymander، جریماندریکی از فرمانداران ایالت ماساچوست آمریکا در سال ۱۸۱۲ بوده است که برای به دست آوردن اکثریت، نقشه نواحی انتخاباتی را دستکاری کرده است. این تقلب بنام وی در تاریخ آمریکا ثبت و سبب ایجاد لغت gerrymandering جریماندرینق شده است.

نگاهی به نقشه فعلی داغلق قره باغ با خطوط رسم شده مانند پستاهای کفاشی نشان می‌دهد که منظور از آن انباشتن جمیع ارمنیهای موجود آنجا در داخل این محدوده و بیرون گذاشتن آذربایجانیها و در نتیجه اکثریت پیدا کردن ارمنی و متعاقب آن ادعاهای ارضی و خودمختاری و استقلال و چسبیدن به فلانجا و جدا شدن از بهمانجا با استناد به یک تقلب استالینی است. و این نشان می‌دهد چگونه در وسط منطقه مسکون تاریخی آذربایجان ناگهان یک اکثریت ارمنی به منصفه ظهور می‌رسد.

در اوایل سالهای ۱۹۲۰ سیاست ملیتها در ید اختیار ژوزف ویساریوویچ یوقاشویلی استالین قرار داشت که کمیسر امور ملیتها بود.

سیاستهای استالین توسط اشخاصی که مورد حمایت وی بودند یعنی اورژنیکیدزه (گرجی) و کیروف (روس) به مرحله اجرا در می‌آمد. استالین پس از اتمام کار جمهوریهای مستقل قفقاز، شروع به سازماندهی مجدد نارکومنات در مسکو کرد و بزودی آنها را به صورت یک دولت موازی فدرال در آورد. در اثر این تغییرات چنین قرار گذاشت که ملیتهای غیر روس فقط از طریق نارکومنات (دست نشاندهای استالین) میتوانند با دولت مرکزی ارتباط داشته باشند.

از طرف دیگر دستگاه حزبی در آذربایجان شوروی بطور عمده توسط روسها و ارمنیها اداره میشد و علاوه بر این حزب آذربایجان تنها حزب کمونیست غیر روس بود که دبیر کل آن محلی نبود (کیروف

روس دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان در سال ۱۹۲۱ بود).

کنترل شدیدی که اورژنیکیدزه و کمیته منطقه‌ای قفقاز تحت فرمان وی، (از طریق نظامی) حزب کمونیست آذربایجان و شخص کیروف بر روی آذربایجان اعمال میکرد در موارد مختلفی از جمله در ایجاد ولایت خود مختار قره‌باغ منعکس شده است. دکتر نریمانف که معتقد بود قانون اساسی پیش‌بینی‌های لازم را داشته و نیاز به ایجاد واحد اداری جداگانه‌ای نیست در ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۱ به حزب کمونیست آذربایجان خاطرنشان کرد که :

»

«. ولی کمیته مرکزی حزب در آذربایجان سیاست کیروف در ۲۴ اکتبر ۱۹۲۱ کمیسر ویژه‌ای برای

»

«(۲۲)

پرزیدیوم کمیته مرکزی حزب کمونیست آذربایجان در دسامبر ۱۹۲۲ قطعنامه زاکرایکم اورژنیکیدزه را در مورد ایجاد ولایت خودمختار قره‌باغ مورد بحث قرار داده و یک کمیته سه نفری در باره امور آن تأسیس کرد که اعضای آن عبارت بودند از :

دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان کیروف (روس)

میرزابگیان (ارمنی)
کراکزوف (دورگه روس- ارمنی) که نام اصلی وی
آرمیناک نیکیتیچ کراکزف میباشد.
یک کمیته هفت نفری نیز بریاست شخص اخیر
درباره عملی بودن ایجاد داقمو تشکیل شد. بدین
ترتیب کمیسیونی که قرار بود در مورد سرنوشت
قسمتی از خاک آذربایجان شوروی تصمیم بگیرد
دارای هیچ عضو آذربایجانی نبود (۲۳)
کمیته مزبور در ۲۰ ژوئن ۱۹۲۳ به کمیته مرکزی
حزب کمونسنت آذربایجان توصیه کرد که «قسمتهای
کوهستانی و دشت قره‌باغ را به عنوان یک واحد
اداری از هم مجزا کند»
در ۲۴ ژوئیه ۱۹۲۳ ولایت خودمختار داغلق قره‌باغ
بوسیله تصویب‌نامه‌ای ایجاد شد.
پروفسور آلتشتاد استاد تاریخ شوروی و متخصص
آذربایجان در دانشگاه ماچوست آمریکا مینویسد :
بدین ترتیب با عمل حزب کمونسنت آذربایجان به رهبری یک روس و
یک کمیسیون مرکزی بدون عضو آذربایجانی ، و بدون مراجعه به مردم
آذربایجان. و یا حداقل به پرولتاریای آذربایجان. و یا دولت پرولتری
آذربایجان. قسمت کوهستانی قره‌باغ از تحت حاکمیت مستقیم دولت
آذربایجان خارج شد. حدود داغلق قره‌باغ طوری ترسیم شده بود که در
این ناحیه قومی مخلوط، اکثریت ارمنی وجود داشته باشد» (۲۴)

تیموچین حاجی بگلی در مقاله‌اش سوال میکند که
چرا به هشتاد هزار ارمنی در داغلق قره‌باغ
خودمختاری اعطا شده، در حالیکه به ۵۸۰۰۰۰
آذربایجانی در ارمنستان و ۳۰۰۰۰۰ نفر آذربایجانی در
گرجستان این حق داده نشده است؟ چرا شهر دربند

که در سال ۱۹۲۰ ۹۰٪ جمعیت آذربایجانی داشته به داغستان داده شده است؟ چرا در سالهای ۴۹-۱۹۴۸ یکصد هزار آذربایجانی از ارمنستان به آذربایجان تبعید شده‌اند؟

حاجئ‌بگلی ادامه میدهد که در پاییز سال ۱۹۴۵ دبیر کل حزب کمونیست ارمنستان به مسکو مراجعه کرده و درخواست نمود که داغلق قره‌باغ را به ارمنستان بدهند. مالنکف دبیر کمیته مرکزی آنزمان نظر باقراف (دبیر کل آنزمان حزب در آذربایجان) را استفسار میکند. باقراف با این انتقال به استثنای شوشا موافقت میکند بشرطی که، در عوض سه ناحیه همجوار مرز آذربایجان و ارمنستان که دارای اهالی آذربایجانی هستند به آذربایجان داده شود. مسکو دیگر هیچ‌گاه این مسأله را دوباره عنوان نمیکند. (۲۵).

اهم وقایع ارمنستان-

در سالهای ۱۹۶۰ برخی از مورخین ارمنی ایده ارمنستان بزرگ را دوباره عنوان کردند و مورخین آذربایجانی نیز عکس‌العمل نشان دادند. ابراز عقیده از طرف مورخین ارمنی و جوابهای تاریخدانان آذربایجانی به این ترتیب ادامه یافتند، با این فرق که نوشته‌های ارمنی در مطبوعات شوروی چاپ شده، ولی جواب آذربایجانیها اغلب اوقات ناچار به چاپ در جراید محلی، یا بصورت جزوه‌های نیمه مخفی بود. خانم تامارا دراقادزه آکادمیک گرجی دانشگاه آکسفورد ساکن انگلیس و نویسنده متجاوز از پنجاه

تألیف علمی میگوید : «گویا دیگران نسبت به ارمنیها در مورد نحوه سازماندهی مهاجرتشان حسادت میکنند. مثلاً تعداد ارمنیها در مسکو بیشتر از تعداد آنها در آذربایجان است و بسیاری از آنها به مقامات کلیدی در قدرت دست یافته‌اند و دسترسی بیشتری به مطبوعات، مثلاً مطبوعات آکادمیک دارند، و این دسترسی بیشتر از سایر اقلیتها میباشد.»

«با اینکه در سیستم شوروی تا این اواخر کنترل شدیدی بر روی مطبوعات برقرار بوده، ولی هر که زودتر رسیده سهم بیشتری برده و برای مقالات منتشره نیز حق جواب وجود ندارد. اگر یک متخصص آذربایجانی یا گرجی بخواهد در همان نشریه معتبر برای مقاله یک ارمنی که به نظرش نادرست آمده است جواب بدهد، نمیتواند اینکار را انجام بدهد. زیرا مقامات معتقدند که این جواب تحریک‌کننده و غیر برادرانه بوده، و منعکس‌کننده محبت و احترام سوسیالیستی بین ملتها که، شوروی مفروض به برقراری آن است نخواهد بود».(۲۶).

پس از روی کار آمدن گریباچف و برقراری سیاست بازسازی، ارمنیها دوباره به تکان درآمدند.

پروفسور سویتوچفسکی در مصاحبه‌ای در ژوئن ۱۹۸۹ چنین میگوید :

رهبران ارمنی که من با آنها مکالمه کرده‌ام عقیده دارند که باید از این موقعیت استفاده کنند. چون هیچ‌کس نمیداند که پرسترویکا چقدر ادامه خواهد یافت. برای رسیدن به هدف به آنها توصیه شده

است که از فرست سیاسی فراهم شده با اصلاحات
اخیر استفاده کنند. (۲۷).

شصت و دو سال پس از ابداع ناحیه‌یی بنام داقمو،
در بیستم فوریه سال ۱۹۸۸ نمایندگان ارمنی شورای
منطقه‌یی داغلق قره‌باغ به جدایی از آذربایجان و
الحاق به ارمنستان شوروی رأی دادند.

در ۲۸ فوریه درگیریهای سومقائت بین آذربایجانیها و
ارمنیها سی و دو نفر کشته بجای گذاشت. بیست
وشش نفر ارمنی و شش نفر آذربایجانی.

در سی و یکم ماه مه همانسال تظاهرات عظیمی در
ایروان برای الحاق داغلق قره‌باغ به ارمنستان
صورت گرفت.

در دوازدهم ژوئن نیروی نظامی به باکو فرستاده
شد.

در ۱۵ ژوئن شورایعالی ارمنستان رأی به الحاق
منطقه به ارمنستان داد.

در ۱۷ ژوئن شورای عالی آذربایجان بر علیه الحاق
منطقه به ارمنستان رأی داد.

در ۱۸ ژوئیه پس از اینکه گرباچف در کنگره حزب
کمونیست شوروی در ۲۸ ژوئن اظهار داشته بود که
هیچگونه تغییر استثنایی در سرحدات بین جمهوریها
بعمل نخواهد آمد، پرزیديوم شورایعالی اتحاد
شوروی رأی میدهد که داغلق قره‌باغ در محدوده‌ی
آذربایجان شوروی باقی خواهد ماند. (۲۸).

اما، گرباچف پس از ابراز مخالفت ارمنستان با
تصمیمات کنگره و شورایعالی و تمام ارگانهای عالی
رهبری حزب، تصمیم به اعزام نماینده مخصوصی از

مسکو برای اداره قره‌باغ میکند. و از این زمان به بعد است که ابتکار عمل را بکلی از دست میدهد. حوادث خونبار بعدی تا حدود زیادی قابل پیشگیری میبودند، مشروط بر اینکه دبیر کل بر سر مواضع اصولی و مطابق با قانون اساسی پافشاری میکرد. ولی در اثر توصیه مشاورین و فشارهایی که بوی وارد میشد، و به احتمال زیاد بنا به اعتقاد شخصی خود در مورد نرنجاندن طرف مسیحی دعوا دچار تزلزل شده و نتوانست مواد قانون اساسی را بمرور اجر بگذارد.

اهم وقایع آذربایجان-

آذربایجانیها که شاید بیش از حد به قانون اساسی و حقانیت تزه‌های خود اعتماد پیدا کرده بودند، خیلی دیرتر از ارمنیها جنیدند.

ارمنیها با دسترسی بوسایل ارتباطی جهانی و سازماندهی مؤثری که از چندین دهه قبل ترتیب داده بودند در تبلیغ نظرات خود برتری کسب کردند و به قدری مؤثر از این حربها استفاده کردند که کوچکترین لطمه‌ای از نظر نفرات و اعتبار جهانی به آنها وار نشود. بطوریکه متهمین آذربایجانی سومقاینت در اثر فشار ارمنیها و درخواست مقامات روسی در خارج از آذربایجان محاکمه، محکوم و اعدام میشوند. ولی باوجود اینکه تعداد کشتگان آذربایجانی درگیریه‌های دوسال اخیر کمتر از ارمنه نبوده است، هیچ نمونه‌یی را سراغ نداریم که کسی به اتهام کشتار آذربایجانیها در ارمنستان یا خارج از

آن متهم شده باشد، تا چه رسد به اینکه محکوم و اعدام هم شده باشد.

مشکل آذربایجانیها دو گونه است : اول مشکل سازماندهی که خود یکی از محصولات فرعی نبود یا حداقل کمبود روشنفکران و یا جریانهای روشنفکری مورد اعتماد مردم است.

در دوران ترور استالینی قشر روشنفکری آذربایجان تمام سیمای خلاق و مبارز، و مورد اعتماد خود را در تبعیدگاهها، ساهچالها و در برابر جوخه‌های اعدام از دست داد.

اگر نوک شاخه‌های یک درخت را که حامل جوانه‌های سال بعد، و رشد درخت است قطع بکنند رشد طبیعی درخت متوقف شده و جوانه‌های بعدی با انحراف نسبت بجهت اولیه رشد میکند. روشنفکری آذربایجان در دوران وحشت سالهای قبل از جنگ جهانی دوم بدین وضع دچار شد.

در حذف سرشاخه‌های روشنفکری آذربایجان در دوران وحشت پلیسی استالینی شرکت فعالانه عناصر ارمنی برای قلع و قمع خامه روشنفکری آذربایجان، و محروم کردن آذربایجانیها از این منبع اندیشه در تاریخ ثبت شده است. برخی تخمینهای تاریخی از نابودی ۴۵ هزار نفر در تصفیه‌های سالهای وحشت استالینی حکایت میکنند. مناسبترین فرصت به دست داشناک‌هایی که بیست سال پیش نسل کشی ۱۹۱۸ در باکو را که سبب رضایت خاطر استپان شائومیان هم شده بود، براه انداخته بودند، افتاده بود که تیشه به ریشه روشنفکری آذربایجان

بزنند. حسین جاویده‌ها، احمد جاواده‌ها، میکائیل مشفق‌ها و دهها امثال آنان، و برخی با خانواده، از یخچالهای سیبری باز نگشتند. ارقانهای سرکوب استالینی در آذربایجان دارای فعالین زبردستی نظیر روبن مارکاریانها، خوتن قریقوریانها بود و آنان در نابودی روشنفکران آذربایجان چیزی فرو نگذاشتند. (۲۹).

روشنفکران درجه دومی که بعداً به عرصه رسیدند چون تربیت شدگان دوران انضباط حزبی بودند، نه عظمت و جهان بینی روشنفکران اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم یا حتی سالهای ۱۹۲۰ را داشتند و نه دستگاه حاکم چنین امکانی را برای آنان فراهم میساخت. بدینگونه بود که، جریان با استثنای بسیار معدودی بوروکرات ساز شد.

وقتی در اواسط سالهای هشتاد به چنین کسانی نیاز بود می بایست با چراغ دنبالشان گشت.

مشکل دوم شکافتن دیوار ضخیم و بلند تبلیغات منفی طرف متخاصم در مورد وی میباشد. این تبلیغات در تمام ابعاد آن ضد آذربایجانی است. و خیلی اصرار دارد که اولاً آنرا ترکی بنامد و ثانیاً مسلمان. و این هر دو بدلائل کاملاً واضح و عینی تاریخی و سیاسی. در چنین وضعی در اثر عدم دسترسی آذربایجانیها به رسانه‌های گروهی غرب (و حتی شوروی سابق) نتیجه از قبل معلوم است.

رپرتاژها و یا اظهار نظرهای جسته گریخته‌ای که از زبان آذربایجانیها و یا نویسندگان دیگر و بازماندگان آذربایجانیهای رانده شده از وطن نقل شده همیشه

با اظهار نظر منفی خود مطبوعات چاپ کننده، و یا مقالات طرف متخاصم همراهی میشود.

مطبوعات دنیای غرب بخصوص مطبوعات فرانسه در وجود آذربایجان نه شاهد منافع اقتصادی و نه نفوذ فرهنگی برای خویش هستند و بنابراین دلیلی ندارند که قضایا را بصورت ابژکتیو مطرح ساخته، و ارمنی تباران فرانسه را از خود ناراضی کرده و چه بسا از برخی امتیازها هم محروم بشوند. ادوارد سابلیه روزنامه‌نگار قدیمی فرانسوی داستانهای جالبی از اینگونه امتیازها نقل میکند.

اگر در ارمنستان حزب کمونیست، دانشناکسیون و مردم عادی و کلیسا بهر علتی که باشد جبهه واحدی دارند، در آذربایجان حزب در برابر مردم قرار دارد. آقای وزیرف دبیر اول حزب کمونیست آذربایجان که از پست دیپلماتیک سفارت شوروی در پاکستان فرا خوانده شده است، به زبان آذربایجانی مسلط نیست و چنانکه میگویند، یقیناً احساساتش هم در مورد وطن بهمان نسبت میباشد. وقتی ویدیوی سخنرانی وزیرف دبیر کل حزب خطاب به کادرهای آن بدست مردم افتاد، موجی از خشم و انزجار بلند شد: علاوه بر محتوای سخنان، وی به زبان روسی بهوطنان خود سخن میگفت.

مخالفت دبیر کل با خواسته‌های مردم منجر به برکناری وی می‌شود که پس از وقایع خونین کشتار باکو در ۲۰ ژانویه عملی میشود.

وقایعی که منجر به ۲۰ ژانویه می‌شود بقرار زیر است :

۱۳ ژوئن- ۱۹۸۹ محاصره شهرها و دهات آذربایجانی (داقمو) داغلق قره‌باغ توسط ناسیونالیستهای ارمنی و محاصره نخجوان همراه با حملات دسته‌های مسلح ارمنی به دهات و چوپانها. ۱۲ ژوئیه- شورای عالی اتحاد شوروی کمیسیونی برای بررسی امور داغلق قره‌باغ تشکیل می‌دهد. آرامنه شروع به اخراج آذربایجانیها از داقمو میکنند و نیروهای نظامی که قبلاً روحیه خود را از دست داده‌اند شروع به همکاری با آنان کرده و تمام آذربایجانیها را از دهات شامیلی، حسن‌آباد، و داش بولات اخراج میکنند.

۲۹ ژوئیه-، ۵ اوت، ۹ اوت میتینگهای عظیمی برای جلب توجه و اقدام سریع جهت عادی کردن زندگی در داقمو از طرف جبهه خلق آذربایجان برگزار میشود.

۱۲ اوت- میتینگ دویست هزار نفری در باکو خواهان استقلال اقتصادی آذربایجان و برقراری حاکمیت آذربایجان به داقمو میشود. خواستهای دیگر آزادی زندانیان سیاسی، برسمیت شناختن جبهه خلق و ایجاد شرایط لازم برای برگزاری انتخابات آزاد و دمکراتیک هستند.

۱۴ اوت- اعتصاب اختطاری یکروزه- عصر همانروز میتینگ پانصدهزار نفری در باکو.

۱۹ اوت- یک میتینگ پانصدهزار نفری دیگر.

پس از اینکه مقامات به اعتصاب اختطاری یک‌صد کارخانه در ۲۱-۲۲ اوت جواب مساعد ندادند روز چهارم سپتامبر اولین اعتصاب عمومی پس از هفتاد سال آغاز شد. در شوروی کسی از این اعتصاب خبر نداشت. زیرا مسکو تمام اخبار آنرا سانسور کرده بود.

۱۵ سپتامبر- جلسه فوق‌العاده شورای عالی آذربایجان تشکیل می‌شود و در این جلسه که مستقیماً از تلویزیون پخش می‌شود در برابر وزیر ف که می‌خواهد جلسه را به ناکامی بکشاند رهبران جبهه خلق اعلام اعتصاب عمومی میکنند. پس از آغاز اعتصاب در ساعت یک بامداد و پس از مشورت با مقامات لازم، وی و جبهه خلق بر سر موضوعات زیر به توافق میرسند :

لغو کمیته مخصوص اداری در داقمو، اصلاح ماده هفت قانون اساسی جمهوری که بر اساس این اصلاحیه، هرگونه تغییر در ساختار اداری و سرزمینی جمهوری باید از طریق رفراندوم انجام شود
علیرغم مخالفتها و تصادمها، رفراندومی با موفقیت انجام میگردد و در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۹ جلسه فوق‌العاده شورای عالی آذربایجان شوروی بکار خود ادامه داده و مواد مربوط بحاکمیت آذربایجان را در قانون اساسی به تصویب میرساند. (۳۰).

ولی روز دهم نوامبر ۱۹۸۹ جلسه شورای عالی اتحاد شوروی بسیاری از مواد مربوط به حاکمیت آذربایجان را رد میکند. برای نمونه میتوان از ماده دهم اصلاحیه نام برد. این ماده، زمین و ثروتهای

معدنی آن، جنگلها، آبها و سایر منابع طبیعی را در آذربایجان شوروی ثروت ملی و اموال دولت جمهوری حساب کرده و متعلق بمردم آذربایجان میدانند. شورای عالی اتحاد شوروی آنرا مغایر با ماده ۱۲ قانون اساسی شوروی حساب میکند که بر طبق آن چنین منابعی را منحصراً مال دولت شوروی میدانند.

درواقع هم از زمان ورود فاتحانه ارتش سرخ به باکو در ۱۹۲۰ چنین اموالی انحصاراً مال دولت شوروی بوده است؛ و گرنه چگونه ممکن بود یک تُن نفت را که بقیمت ۳۲ روبل استحصال می‌شود با سه روبل اضافه در تُن، به ۳۵ روبل خرید. در حالی که قیمت جهانی نفت ۱۴۰ دلار در هر تُن بوده است؟ یا چگونه ممکن بود یکی از ثروتمندترین جمهوریها از نظر منابع طبیعی هر سال ۲/۵ میلیارد روبل کسر تجارتي داشته باشد؟

پنبه‌ای که (مطابق قوست پلان) آذربایجان به جمهوریهای شوروی همسایه خودش می‌فروشد ۷۰۰-۵۰۰ روبل خریداری می‌شود، در حالیکه مصنوعات حاصل از آن ۱۳۰۰۰-۱۲۰۰۰ روبل در هر تُن بخود این جمهوری فروخته میشود؟ (۳۱).

دست آخر اینکه اگر زمین و منابع آن متعلق به خلق آذربایجان بود و ملک انحصاری دولت شوروی نبود، چگونه ممکن بود که سطح خاک این جمهوری که در سال ۱۹۲۰ (زمان فتح ارتش سرخ) ۱۱۴۰۰۰ کیلومتر مربع بوده، بدون مشورت با مردم به ۸۶۷۰۰ کیلومتر مربع تقلیل یابد؟ (۳۲).

پرسترویکا و جامعه حقوقی

آرتش شوروی و جبهه خلق-

پس از روی کار آمدن گرباچف و اعلان سیاست بازسازی، مردم شوروی و از آنجمله مردم جمهوریهای قفقاز در انتظار این بودند که بازسازی به جمهوریهای آنها هم راه یابد. این انتظار مدتها طول کشید و تنها اثری که از این امر در اذربایجان مشاهده شد داستان الحاق داغلق قره‌باغ به ارمنستان بود که به نحو بی‌سابقه و غیرمنتظره‌ای بمیان آمد، بدون اینکه مقامات دو جمهوری و یا دولت مرکزی بتوانند برای آن راه حلی پیدا کنند. تاریخ نشان خواهد داد که آیا این درخواست الحاق برای جلوگیری از راه یافتن پرسترویکا به قفقاز بوده است یا نه؟ ولی تأثیر منفی آن بوضوح و در حال حاضر نیز بچشم میخورد.

حرکات دموکراتیک و استقلال طلبانه در جمهوریهای بالت نیز در این زمان شروع شد. بدلائل تاریخی، سیاسی و فرهنگی، در برابر این تقاضا روش و سیاستی اتخاذ گردید که کلاً مغایر با سیاست اتخاذ شده در جمهوریهای قفقاز بود. دبیر کل حزب شخصاً به ویلنیوس رفته و نه تنها با سردمداران، که با مردم عادی نیز به بحث و جدل پرداخت. حتی پس از اعلام استقلال و جدایی از اتحاد شوروی نیز از اعزام قشون و خونریزی خودداری شد. در حالیکه کوچکترین حرکت مردم اذربایجان با یک حرکت جنگی، از قبیل حکومت نظامی، تقویت نیروهای

انتظامی و دست آخر نیز با لشگرکشی و کشتار بیستم ژانویه ۱۹۹۰ در باکو روبرو میشد. این نوع برخورد حکومت مرکزی شوروی به مردم این سامان آنانرا عاصی تر نیز می ساخت. بویژه که، بر خلاف سالیان دراز حکومت حزبی، جو سیاسی شده بود.

پس از اعلام پرسترویکا که همراه با تصفیه مقامات بالای حزبی نیز بود، دو شخصیتی که از جمهوریهای قفقاز و آسیای میانه در دستگاه رهبری حزب بودند برکنار شدند. با احتمال بسیار زیاد اتهامات آنها که مربوط به فساد و سو استفاده از قدرت بود، وارد بوده است. لکن چون مقامهای مزبور به افراد دیگری که از این مناطق نبودند سپرده شد، این شایعات قوت گرفت که این بار روسیفیکاسیون در پوشش پرسترویکا عملی میشود. اگر این امر بدلیل عدم وجود دو شخصیت در احزاب مزبور که بتوانند این مقامها را بعهدہ بگیرند بوده، قضیه بدتر هم میشود. زیرا حزبی که قادر نبود دو فرد صلاحیت دار برای جایگزینی این افراد تربیت کند، بطریق اولی صلاحیت حکومت کردن نیز ندارد.

اگر قبول کنیم که دستگاه بالای حزبی در محل، کاملاً فاسد و بی صلاحیت بوده است چرا موقعیکه جبهه خلق آذربایجان پس از برشمردن نارسائیهها خواهان برکناری رؤسای فوق، و از بین بردن فساد و ایجاد حکومت منبعث از مردم می شود، جوابش به نیروی نظامی حواله میشود؟

شاید این جبهه از مرزهای پرسترویکا فراتر رفته است، مرزهایی که در هر حال و در عمل مشخص میشوند و با احتمال خیلی زیاد حتی خود دستگاه رهبری نیز نمیداند که مرزهای پرسترویکا کجاست؟ اگر فساد در دستگاه حزبی وجود دارد نمی توان آنرا با اعزام مأموران صالح از بین برد. هیچ فساد بدون همکاری مردم از بین نمیرود. فساد را مردم ایجاد نمیکنند، زیرا اکثریت مردم از فساد زیان می بینند و حقوقشان پایمال میشود. دستگاه مرکزی همواره سعی داشته است که با تعیین افراد از بالا و تبلیغ بر روی آنان از این افراد قهرمانان و شخصیتهایی برای مردم تدارک ببیند. ولی برخی از این اقدامها به حدی ناشیانه و خودسرانه صورت گرفته است که با فرهنگ مردم کوچکترین سازگاری نداشته اند. از جمله این اقدامها تعویض نامهای جغرافیایی است که به مرور، و بخصوص در اوان سالهای پس از انقلاب اکتبر و استقرار حکومت شوروی در آذربایجان عملی شده است. مثلاً گنجه که قبلاً به الیزابت پُل تبدیل شده بود به کیروف، بیلقان به ژدانف، بيله سوار به پوشکین، خان کندی به استپاناکرت تعویض شده است. یکی از محلات باکو شائومیان نام گذاری شده بود که در جریان میتینگهای اخیر شاه اسماعیل ختایی نامیده شده، و نام اورژنیکیدزه به باکئخائف، گنجه هم نام قبلی و تاریخی خود را بازیافته است. نامهای

دیگر نیز به مرور، ولی قطعاً اسامی تاریخی خود را باز خواهند یافت.

جبهه خلق آذربایجان-

در اواخر سال ۱۹۸۸ (ماه نوامبر) علیرغم اخبار یک هفته‌نامه، روشنفکران آذربایحانی اصرار داشتند که جبهه خلق آذربایجان هنوز تشکیل نشده است. هر چند که موضوع قره‌باغ کاتالیزور ایجاد این جبهه بود، ولی نارضاایهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زمینه تشکیل آنرا فراهم میساخت.

در تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۸۹ دکتر اعتبار محمداف تاریخ‌شناس دانشگاه باکو اطلاع داد که گروهی از روشنفکران، بیانیه‌ای تدوین کرده و در آن اظهار داشته‌اند که یک جبهه خلقی گشوده و برای آن یک رهبری موقت نیز انتخاب کرده‌اند. این گروه اولیه روشنفکران که جبهه خلق آذربایجان مولود اقدام‌ها و فعالیت آن‌ها میباشد، عبارتند از :

جانبخش اومیداف- خانم لایلا یونیس اوا- خانم صنوبر باقتر اوا- جواد سلام اف- میربابا بابایف- توفیق قاسم اف- پناه حسین اف- ثابت باقتر اف حکمت حاجی زاده- اقام علی صادق- عیسا قنبراف- نریمان ذوالفقار اف- اکتای اِندی اف- خانم آرزو عبدالله اوا- خانم زمین جبار اوا- واقف سادخائف- نجف نجف اف- مسلم الدار اف- امین احمداف- زرتشت علیزاده- فخرالدین آقائف که همگی آذربایجانی هستند. دونفز دیگر از ملیت روس در تأسیس این

جبهه اشتراک داشته‌اند که عبارتند از : آناتولی گراچف- و گئورگی تکاچنگو (۳۳) همان روز این گروه اولیه از ریاست شورای عالی جمهوری آذربایجان تقاضا کرد که جبهه را برسمیت شناخته و آنرا به ثبت برساند. مطابق قانون اساسی آذربایجان شوروی ریاست شورا بایستی در عرض سی روز باین درخواست جواب بدهد. روز سیزدهم آوریل ۱۹۸۹ وزیرف دبیر کل حزب در ملاقات با چند نفر از این گروه اولیه اظهار داشت که وی هیچگونه مخالفت اساسی با جبهه ندارد، ولی نیاز به مطالعه بیشتری دارد. این اولین، و آخرین ملاقات بین دبیر کل حزب و نمایندگان جبهه خلق بود.

در حالیکه مطبوعات رسمی در این مورد سکوت کرده بودند وزیرف چندین بار بطور غیر رسمی به فعالین جبهه خلق حمله کرده و آنها را متهم به رقابت با حزب و ایجاد یک حزب آلترناتیو کرد. ولی جبهه خلق در چند مورد هدف خود را هنوز هم کمک به اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی در آذربایجان و به عمل در آوردن پرسترویکا در جمهوری اعلام میداشت.

جبهه خلق در عین حال فعالیت‌های خود را گسترش داده و شعبات خود را در متجاوز از سی ناحیه تأسیس کرد. مقامات رسمی به ایذا جبهه خلق ادامه میدادند و در ماه مارس پلیس از گروه‌های گروه اولیه روشنفکران در کلیسای روسی باکو جلوگیری کرد.

در تاریخ ۱۶ ژوئیه ۱۹۸۹ گروه اولیه همراه با نمایندگان لنکران، گنجه، و سایر نواحی آذربایجان در کنفرانس باکو شرکت کردند. کنفرانس قطعنامه ایجاد جبهه خلق را تصویب کرده و از تمام شهروندان جمهوری درخواست حمایت و عضویت در جبهه خلق را کرد. کنفرانس دکتر ابوالفضل علی‌اف را بعنوان صدر هیئت اجرائیه جبهه خلق آذربایجان انتخاب کرد. در بین اعضای هیئت اجرائیه نویسنده مشهور صمدآغلو سردبیر ماهنامه آذربایجان و فرزند صمد ورغون شاعر معروف آذربایجان قرار داشت. اعلام رسمی موجودیت جبهه از طرف بنیانگذاران آن یکسال و نیم بعد از رأی نمایندگان ارمنی شورای منطقه‌ی داغلق قره‌باغ به جدایی از آذربایجان و الحاق به ارمنستان، نشانگر جو غیرسیاسی قبلی و مشکلات روشنفکران آذربایجان در پیوستن بهم در خارج از حزب و اتحادیه‌های رسمی میباشد. در حالیکه تظاهرات و میتینگهایی که شرکت کنندگان آن به صدها هزار نفر میرسید از مدتها پیش جریان داشت. در واقع کارگران و دانشجویان مدتها قبل از روشنفکران و نویسندگان که، گرفتار اتحادیه‌ها و انجمن‌های رسمی بودند بمیدان مبارزه آمده و خواستهای خود را آشکار کرده بودند. منتها این خواسته‌ها نه فرموله شده بود و نه از مجرای یک تشکیلات اجتماعی سیاسی پیش کشیده میشد. پیوستن کارگران و روشنفکران سرشناس به جبهه خلق آغاز می‌شود. بختیار واهابزده، سرشناس‌ترین

شاعر آنزمان حمایت خود را از این جبهه اعلام میکند.

در اواخر ماه ژوئیه همانسال متجاوز از شصت نویسنده، شاعر روزنامه‌نگار، شعبه جبهه خلق آذربایجان را در داخل اتحادیه نویسندگان آذربایجان تشکیل میدهند.

جبهه اینک محل تلاقی نظرات و خواسته‌های مردمی می‌شود که وسیله دیگری برای ابراز نظر و خواسته‌های خود ندارند.

این جبهه همانطور که از نامش پیداست حالت جبهه‌پی دارد و در بر گیرنده‌ی تمام نیروهایی است که با برنامه آن موافقت کرده‌اند. اهم هدفهای جبهه خلق آذربایجان عبارت از اقلام زیر میباشد :

۱- نیل به حاکمیت سیاسی-اقتصادی و مدنی و مآلاً تبدیل آن به یک دولت حقوقی.

۲- آزادی در تمام وجوه آن.

و برای رسیدن به این دو خواسته خواهان قطع هر نوع دیکتاتوری و فاعل مایشائی است. تفکیک قوای سه‌گانه قانونگزاری، مجریه و قضائیه راه را برای رسیدن به این مطلب هموار میکند.

انتخابات آزاد، قوای سه‌گانه مزبور را تابع رأی مردم میسازد. اجرای اعلامیه جهانی حقوق بشر افراد را از تجاوزات مقامات و دستگاهها مصون میدارد.

جبهه خلق خواهان روابط طبیعی و انسانی با آذربایجان ایران است که نحوه و حیطة آن در برنامه جبهه توضیح داده شده است. (۳۴).

این خواسته‌های عام، مخرج مشترک تمام افراد و گروه‌های شرکت کننده در جبهه خلق آذربایجان میباشد. این امر کاملاً طبیعی است که در جبهه فوق گرایشهای دموکراتیک، ملی و حتی مذهبی نیز وجود داشته باشد. قدرت جبهه در عام بودن آنست. و در عین حال ضعف هر جبهه نیز در این امر نهفته است. تا زمانی که خواسته‌های عام در برابر دشمن و یا در مورد مسئله‌ای مطرح است فراگیر بودن جبهه امری ضروری و غیرقابل اجتناب است.

در مسائل مشخص‌تر است که اختلاف عقیده و حتی تشنّت آرا نیز میتواند بروز کند.

آذربایجان شوروی سالیان درازی زندگی غیرسیاسی داشته است و بر خلاف آنچه که ممکن است در وهله اول به نظر برسد در جائیکه حکومت ایدئولوژیک و حزبی بر سرکار بوده است مردم آن بی‌خبرترین و ناآگاهترین مردم از نظر سیاسی بار آورده شده‌اند. گویا حزب به نمایندگی خود گماشته، نه تنها از طرف طبقه، بلکه تمام مردم رنج کارهای سیاسی را بر خود هموار کرده و مردم میبایست به زندگی بی‌دغدغه و در عین حال غیرسیاسی خود به‌پردازند. در چنین محیطی که عنصر سیاست یکمرتبه و شدیداً وارد زندگی روزمره مردم می‌شود، امکان هر گونه افراط و تفریط نیز بوجود می‌آید. در آذربایجان، دو عاملی که میتوانند علاوه بر خواسته‌های دموکراتیک، نیروها را به خود جلب و جذب کنند عبارتند از: در درجه اول و خیلی مهم عامل ملیت و

در درجه بعدی عامل مذهب است، و در این هر دو عناصری از لومپنیزم مکتوم. در جامعه‌ای که بجای آگاهی یافتن و آگاهی گرفتن، غیرسیاسی بودن مطلوب و مصلحت بوده است، بروز عنصر فوق تعجب‌آور نیست. حتی در دموکرات‌ترین جوامع نیز تحت شرایط معینی این عنصر بخواب رفته اجتماعی به سرعت از خواب زمستانی خود بیدار میشود. به نظر یکی از بنیانگزاران و امضا کنندگان اولیه اعلام موجودیت جبهه خلق در حال حاضر جنبش وسیع عمومی سازمان یافته توسط جبهه خلق را دو خطر بالقوه تهدید میکند. اولین خطر افراد نفوذی از جانب دستگاه بوروکراسی حزبی است که ممکن است تلاش کند کسی را در رأس جبهه قرار دهد که وجیه‌المله بوده، ولی کنار آمدنی باشد. خطر دوم تحت الشعاع قرار گرفتن تمایلات دموکراتیک درون جبهه توسط توده‌های لومپنیزه شده است. (۳۵)

ارزیابی روشنفکران آذربایجانی در این مورد دشوار است. در واقع بخشی از قشر روشنفکری آذربایجان متکلم بروسی است و جایگاه خود را در مبارزه برای رهایی ملی خلق خویش را که تازه شروع می‌شود، به سرعت پیدا نخواهد کرد.

جبهه خلق آذربایجان مبارزه دوگانه‌ای را پیش می‌برد. مبارزه بیرونی مبارزه‌ای است برای رهایی خلق، و طرفهای وی در این مبارزه دستگاه حزبی و دستگاه دولت مرکزی است

مبارزه درونی مبارزه‌ای است میان عناصر و نیروهای دموکراتیک و پلورالیست و انترناسیونالیست خواهان از بین بردن سیستم قدیمی و برقراری سیستم جدیدی بر مبنای برابری اجتماعی از یکطرف؛ و نیروهای تازه کشف شده لومپن پرولتاریا از طرف دیگر است. این نیرو در میتینگها به شکست ناپذیری خود متقاعد شده است. «زمانی که نیرومند هستی نیازی به تفکر نداری»

آذربایجان دوباره در چهارراه سرنوشت قرار گرفته است و درسهای تاریخ مطمئناً فقط بخاطر تاریخ نیستند. (۳۶).

اعزام نیروی نظامی به آذربایجان هر چند که برای جلوگیری از افتادن ابتکار عمل، و حتی قدرت به دست جبهه خلق آذربایجان بود، سناریوی کشف هزاران قبضه سلاح توسط نیروی اعزامی در همان هفته اول رنگ باخت و معلوم شد که حتی یکصد قبضه تفنگ بیشتر جمع‌آوری نشده، و اغلب آنها هم قدیمی و خارج از رده بوده‌اند.

وزیر دفاع، فرماندهان نیرو و سایر مقامات حکومت مرکزی رسماً قبول کرده و اعلام نموده‌اند که هدف اساسی این لشگرکشی از بین بردن تشکیلات و نفوذ جبهه خلق بوده است.

این یک واقعیت تاریخی است که در روسیه برخلاف سایر جاها، سیاست ادامه نظامیگری است و نه برعکس. یعنی وقتی نظامی‌ها نمیتوانند موفقیتی بدست بیاورند صحنه را به سیاستمداران میسپارند. آخرین نمونه‌های آن افغانستان و آذربایجان بودند.

دستگاه رهبری فعلی هم از این قاعده مستثنی نبوده است. گرباچف با حمله و کشتار در آذربایجان هر چند که مورد تأیید مقامات سیاسی کشورهای غربی قرار گرفت، ولی چیز مهمتری را از دست داد. آن چیز امید و اعتماد مردم آذربایجان بود. این وحشیگری نظامی که در حقیقت لزومی نداشت مرزهای جنوبی پرسترویکا را در برابر افکار عمومی جهانیان قرار داد.

در روزهایی که گرباچف و فرماندهان نظامی شوروی در تدارک اعزام نیرو به آذربایجان و کشتار ۲۰ ژانویه باکو بودند جبهه خلق و مردم آذربایجان مدتها بود که با حقایق تلخ آشنا شده بودند. این حقایق تلخ ناملايمات و مشکلاتی بودند که مردم حس میکردند ولی میبایست به صورت سیستماتیزه و ارقام در معرض شناخت افکار عمومی و جهانیان قرار گیرند.

جبهه خلق و روشنفکران آذربایجان از جمله حقایق زیر را با اطلاع افکار عمومی بین‌المللی رسانیدند :

نفت باکو که زمانی عمده‌ترین منبع انرژی در سرتاسر اتحاد شوروی بود اینک تنها ۱/۵٪ نفت شوروی را تولید میکند. و این نه بدانمعنی است که تولید سایر مناطق سریعاً پیش رفته، بلکه بدانمعنی است که این نفت شدیداً مورد استثمار قرار گرفته و اکنون برای استخراج آن باید به وسط دریای خزر رفت.

که تنها ۷٪ از صنایع جمهوری تایع مقامات جمهوری است، و ۹۳٪ باقیمانده مستقیماً تحت نظارت مسکو و مقامات نقشه‌ریزی مرکزی است.

و دست آخر آنکه درآمد سرانه مردم آذربایجان که دارای هر نوع ثروت طبیعی است از درآمد سرانه مردم بالت که از این نظر قابل مقایسه با آذربایجان نیستند بمراتب کمتر است و حتی از درآمد فقیرترین جمهوری شوروی از نظر منابع طبیعی یعنی ارمنستان نیز کمتر است.

کارخانه‌های موجود در آذربایجان مخصوصاً در صنایع نفت خیلی کهنه و قدیمی بوده ولی دولت مرکزی که کنترل ۹۳٪ این صنایع و صددرصد صنایع نفت را در دست دارد اقدامی برای نو کردن آن‌ها ننموده و در عوض، مثلاً کارخانه جدید پمپ‌سازی را که مورد نیاز صنایع نفت میباشد و بتازگی از آمریکا خریداری شده در نزدیکی مسکو مستقر کرده است. در حالیکه قاعدتاً این کارخانه میبایستی جانشین کارخانه پمپ سازی مستعمل باکو شود.

تمام این‌ها به جبهه خلق این امکان را میدهد که جمهوری آذربایجان را بشکل نیمه مستعمره حکومت مرکزی مورد شناسایی قرار دهد و روابط آنرا نیز استعماری (یعنی صدور مواد خام : نفت، پشم، پنبه، محصولات کشاورزی و ورود مواد مصنوع) بداند.

نتیجه‌ی عملیات خانه‌گردی و توقیف‌های خودسرانه - که هم اکنون پس از اشغال ۲۰ ژانویه ۱۹۹۰ باکو جریان دارد - هر چه باشد فصلی خونین در روابط حکومت مرکزی و مردم آذربایجان، و فصلی

درخشان در مبارزات آزادیخواهانه و حق طلبانه
مردم آذربایجان گشوده است.

احمد رحیمی

ارجاعات

- ۱- تجلی بخش- نادر شاه-ص.۲۰- ۱۳۴۶ تهران
- ۲- همان
- ۳- سوبتوچفسکی- شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان-
ترجمه فارسی-پاریس ۱۹۸۷
- ۴- همان
- ۵- قائم مقامی-قائم مقام فراهانی- مقدمه -تهران- ۱۳۵۷
- ۶- همان
- ۷- همان
- ۸- Die übersiedlung 40000 Armenie n در سرداری
- ۹- رضا سرداری- تز دکترا- ص ۹۸- پاریس ۱۹۴۱

- ۱۰- سویتوچفسکی هامان
- ۱۱- نامه ابراهیم خلیل خان حاکم قره‌باغ به وزیر اعظم عثمانی که در آن از محمدخان حاکم ایروان نیز نام میبرد.
- ۱۲- مناظره پروفیسور سویتوچفسکی با هوانسیان ارمنی در مرکز مطالعات ارمنی در آمریکا.
- ۱۳- جواب سلیمان علیاؤف به مقاله میشل خشاشیان در مجله France-urs مارس ۱۹۸۸
- ۱۴- تیموچین حاجئ‌بگلی le monde musulman نمره ۴۸-۴۹ سال ۱۹۸۸
- ۱۵- سویتوچفسکی همان
- ۱۶- نریمان نریمانف از آثار برگزیده در سویتوچفسکی همان
- ۱۷- سویتوچفسکی همان ص ۸۴
- ۱۸- همان ص ۲۱۰
- ۱۹- محمدامین رسولزاده سیاوش عصر ما-استانبول ۱۹۲۳
- ۲۰- سویتوچفسکی همان ص ۲۲۸
- ۲۱- پشارل اوریویچ- مسکو و آذربایجانها- لوموند ۶ فوریه ۱۹۹۰
- ۲۲- آدری آلتشتاد- پروفیسور تاریخ شوروی (متخصص آذربایجان) دانشگاه ماساچوست در central Asian survey جلد هفتم نمره ۴- سال ۱۹۸۸
- ۲۳- همان
- ۲۴- همان
- ۲۵- تیموچین حاجئ‌بگلی همان
- ۲۶- تامارا دراقادزه- Third world quarterly ژانویه ۱۹۸۹
- ۲۷- سویتوچفسکی- Report on the Ussr اوت ۱۹۸۹
- ۲۸- دراقادزه همان
- ۲۹- آنار رضا- صدر اتحادیه نویسندگان آذربایجان- آذربایجان حقینده دوشونجه‌لر. باکو- ۱۹۹۹
- ۳۰- لیلیا یونیش‌اوا- central asian surway جلد هشتم نمره ۶- ژانویه ۱۹۹۰
- ۳۱- آلتشتاد- AACAR bulltin جلد سوم- نمره ۱- بهار ۱۹۹۰
- ۳۲- جمشید نوری‌اف- مرزهای مه‌حرک- آذربایجان نمره ۲- اکتبر ۱۹۸۹
- ۳۳- Report on the Ussr همان
- ۳۴- برنامه جبهه خلق آذربایجان (ترجمه فارسی) پاریس- ۱۹۹۰
- ۳۵- لیلیا یونیش‌اوا- همان
- ۳۶- همان